



### پند پدر

با پسر گفت واعظِ طبعی:  
امپراتورتر ز ما چه کسی؟  
شاهرودی بسود بیضه‌ی دین  
هر مخالف تپاند در قفسی  
قم و قزوین، سهم مشکینی  
کس ندارد به سهمشان هوسی  
جنتی جانمان؟ چه می‌پرسی!  
شکر و قند و حقِ بازرسی  
کیش و کرمان و تفت و رفسنجان  
سهم اکبر، که خاک خورده بسی!  
خوی و تبریز سهم ملا حسن  
تا چرنداب و ساحلِ ارسی  
رأیت دین ما جهانگیرست  
سهم ما گشت تربت و طبعی  
خاتمی لازمست ما را، هان!  
تا بگردد بگرد چون مگسی  
پول نفت و خراج و بیت‌المال  
مالِ آقا، نه زان بوالهوسی  
سهم ملت خیار و باد هوا  
نان و کشک و خورشید دالِ عدسی  
جان فرزند، هان! ز من بشنو  
کیسه پر کن به همتِ عسسی  
گرد آور تو مال و ثروت را  
بیشتر زان که بشنوی جرسی  
فحش و دشنام گر شنیدی تو  
بایدت داشت گرده‌ی ملسی  
خفه کن آه و ناله‌ی ملت  
نقله کن هر که می‌کشد نفسی  
می‌نخواهم که بشنوی سخنی  
یا بگردت نشانِ خار و خسی  
گر ز پند پدر شوی غافل  
بی‌گمان بر مرادِ خود نرسی!

